

شرح شطر نجیه
علاء الدوله سمناہ

www.ketab.ir

دہ سالہ
علی مؤمنیان

سرشناسه	: مؤمنیان، علی، ۱۳۵۹ -
عنوان قراردادی	: شطرنجیه شرح
عنوان و نام پدیدآور	: شرح شطرنجیه علاءالدوله سمنانی به قلم علی مؤمنیان؛ ویراستار حسین تنگدل.
مشخصات نشر	: تهران: پارس کتاب، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری	: ۲۰۰ص.
شابک	: 978-622-8031-07-1
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتاب حاضر شرحی بر کتاب "رساله شطرنجیه" اثر احمد بن محمد علاءالدوله سمنانی است.
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: علاءالدوله سمنانی، احمد بن محمد، ۶۵۹ - ۷۳۶ق. شطرنجیه -- نقد و تفسیر
موضوع	: مهره‌های شطرنج - Chessmen
	: شطرنج در ادبیات - Chess in literature
شناسه افزوده	: علاءالدوله سمنانی، احمد بن محمد، ۶۵۹ - ۷۳۶ق. شطرنجیه. شرح
رده بندی کنگره	: [BP۲۷۹/۴] PIR۵۵۶۶
رده بندی دیویی	: ۳۲/۱۱۳۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۹۳۶۰۹۶۷





پارس کتاب

شرح شطرنجیه علاءالدوله سمنانی

علی مؤمنیان

ویراستار: حسین تفنگدار

نقاشی روی جلد: فاطمه امیرموسی

طرح جلد: مانده ادیم

عکس پشت جلد: حمیدرضا جوان

چاپ و صحافی: گیلان

نوبت چاپ: دوم؛ ۱۴۰۳

شمارگان: ۲۲۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۰۳۱-۰۷-۱

نشانی: تهران - خیابان انقلاب، خ ۱۲ فروردین، خ وحید نظری، بلاک ۱۰۵، واحد ۲

تلفن: ۶۶۹۶۳۱۳۲ - نمایر: ۶۶۹۶۰۸۳۳

E: info@parsketab.org - www.parsketab.org

قیمت: ۱۷۵۰۰۰ تومان

فهرست

مقدمه / ۹

مقدمه رساله شطرنجیه شیخ علاءالدوله سمغانی / ۳۱

فصل اول: مشق بیدق: سلوک / ۳۷

فصل دوم: مشق فرزین: عزلت / ۵۹

فصل سوم: مشق پیل: حجابها / ۶۹

فصل چهارم: مشق فرس: فریعت و حقیقت / ۹۵

فصل پنجم: مشق رخ: راستی / ۱۲۳

فصل ششم: مشق شاه: وقار / ۱۳۹

فصل هفتم: مدرسه شطرنج / ۱۸۱

فهرست منابع / ۱۹۱

www.ketab.ir

مقدمه

باش چو شطرنج روان خامش و خود جمله زبان
کز رخ آن شاه جهان فرخ و فرخنده شدم^۱

۱. تاریخ پیدایش شطرنج و ورود آن به ایران و نیز انواع آن گفته‌اند که شطرنج را حکمای هند نهادند و بعضی گویند واضع آن حکیمی هندی بوده نام آن صهصه بن داهر یا صصبه بن باهر، اما ظاهر کردن آن را به لجلاج، فرزند وی، نسبت دهند. چنان که گویند اظهار آن را سبب، عذر ملکی از ملوک هند بود در نشستن بر اسب و اشتیاق وی بر حرب پس ملک وزیران را فرمود که تدبیری اندیشند تا بی نیاز از اسب به حرب رود. لجلاج این سخن بشنید پس شطرنج به خدمت راجه برد. این قصه در کتبی معتبر هم چون راحة الصدور و آية السرور از محمد بن علی بن سلیمان راوندی و نفایس الفتون از شمس‌الدین آملی آمده است لکن صاحب جامع‌العلوم درباره لجلاج می‌گوید:

«الجلاج: بر وزن لیلاج، فخر رازی در این باب، اگر اثر او باشد، این شخص را واضع شطرنج دانسته اما اطلاعی از وی به دست نمی‌دهد در برخی مواضع دیگر هم او را با این عنوان شناسانده‌اند اما شخصیت

۱. مولوی، کلیات شمس (۱۳۷۴)

واقعی او شناخته نیست. گروهی او را فرزند صصه بن داهر یکی از حکمای هند به شمار آورده و گفته‌اند که پدرش صصه واضع واقعی شطرنج بوده است.

صاحب لغت آندراج او را با نام لیلاج خوانده است. بنا به مندرجات کتاب مذکور، وی ندیم یکی از خلفای عباسی بوده است. اگر این روایت صحیح و بدون خدشه باشد وی همان ابوالفرج محمد بن عیبدالله اللجلاج است که ابن ندیم در الفهرست مطلبی درباره او بدین شرح آورده است:

«من او را دیده‌ام، به شیراز نزد عضدالدوله رفت و همان‌جا در سال سیصد و شصت و اندی وفات یافت و بسیار ماهر بود. از کتاب‌های اوست: کتاب منصوبات الشطرنج»^۱.

نام کتاب او ظاهراً لجلاج‌نامه بوده و فخرالدین مبارک شاه مروودی شاعر سده ششم و سراینده منظومه رحیق التحقیق، در این منظومه از آن نام برده و چنین سروده است:

«ای که شطرنج نیک می‌دانی
همه لجلاج‌نامه می‌خوانی»^۲

در ادب فارسی، نام لجلاج، به کرات ذکر شده است. سعدی می‌گوید:

«من سخن راست نوشتم تو اگر راست بخوانی
جرم لجلاج نباشد چو تو شطرنج ندانی»

۱. الفهرست ترجمه، ص ۲۵۶

۲. رحیق التحقیق، تصحیح دکتر نصرالله پورجوادی، ص ۸۰

و کاتبی گوید:

«مات شد در صدر هر کش دید رخ مانند مات

شاه من زین گونه رخ بازی حد لجلاج نیست.»^۱

هم‌چنین در تاریخ یعقوبی و هم تاریخ مسعودی در باب تقدم پیدایش شطرنج بر نرد و انتساب اختراع نرد به هندوها مطالبی کاملاً متفاوت از دیگر کتب آمده که بیشتر به افسانه شبیه است.

باری، به استناد شاهنامه و گفته‌های راوندی و شمس‌الدین آملی استخراج شطرنج در هند بوده و ورود آن از آن مملکت به ایران محتمل‌تر است. اما در خصوص انتشار شطرنج در آن دیار، هند، حکایت مفصل است که در نفایس الفنون آمده و ما در این مجال از شرح آن می‌گذریم. ولیک در خصوص ورود شطرنج به ایران شمس‌الدین آملی شرح کاملی گفته که در شاهنامه نیز استاد حماسه‌سرای پارسی، حکیم ابوالقاسم فردوسی بدان پرداخته است. علی‌الظاهر یکی از راجگان هند که معاصر بوده با نوشین‌روان، شاه ایران، شطرنج را به تحفه می‌فرستد نزد سلطان و پیغام می‌رساند که اگر زیرکان ایرانی چونان وقادان هندی توانستند همانند آن را استخراج کنند نزد ما نیز بفرستید و چنین و چنان کنید:

«یکی تخت شطرنج کرده به رنج

تهی کرده از رنج شطرنج گنج

بیاورد پیغام هندی ز رای

که تا چرخ باشد تو بادی به جای

۱. فخرالدین رازی، جامع العلوم (۱۳۸۲)، ص ۵۳۶

کسی کو به دانش برد رنج پیش
بفرمای تا تخت شطرنج پیش
نهند و ز هر گونه رای آورند
که این نغزبازی به جای آورند
گرین نغزبازی به جای آورند
در این کار پاکیزه رای آورند
همان باژ و ساوی که فرمود شاه
به خوبی فرستم بدان بارگاه
وگر نامداران ایران گروه
از این دانش آیند یک سر ستوه
چو با دانش ما ندارند تاو
نخواهند از این بوم و بر باژ و ساو
همان باژ باید پذیرفت نیز
که دانش به از نامبردار چیز «

انوشیروان و ندیمان و وزیران هیچ یک از عهده برون نیامدند پس جملگی
دست به دامان بوذرجمهر شدند و در آن وقت شاه بر بوذرجمهر خشمگین
بود و او در زندان محبوس:

«برفتند یک سر پر آزننگ چهر
بیامد بر شاه بوذرجمهر
بدو گفت شاه این سخن کار توست
که روشن روان بادی و تدرست

بیاورد شطرنج بوذرجمهر
 پر اندیشه بنشست و بگشاد چهر
 همی جست بازی چپ و دست راست
 همی راند تا جای هر یک کجاست
 به یک روز و یک شب چو بازی بیافت
 از ایوان سوی شاه ایران شتافت
 بدو گفت کی شاه پیروز بخت
 نگه کردم این پیکر مشک و تخت
 به خوبی همه بازی آمد به جای
 به بخت بلند جهان کدخدای^۱

بوذرجمهر بیامد. یک شبانه روز مهلت خواست تا حل مشکل کند و گفته
 اند که با رسول رای هندی دو دست به بازی نشست. اول دست قایم کرد و
 دیگری برد از او. پس به خانه خویش رفت و نرد استخراج کرد:

«بشد مرد دانا به آرام خویش
 یکی تخت و پرگار بنهاد پیش
 خرد با دل روشن انباز کرد
 به اندیشه بنهاد بر تخت نرد
 دو مهره بفرمود کردن ز عاج
 همه پیکر عاج هم رنگ ساج
 یکی رزمگه ساخت شطرنجوار
 دو رویه بر آراسته کارزار

۱. فردوسی، شاهنامه (۱۳۸۹)

بدین سان که گفتیم بیاراست نرد

بر شاه شد یک به یک یاد کرد^۱»

اما در خصوص انواع شطرنج، راوندی می‌گوید که بوذرجمهر یک باب بر شطرنج هند بیفزود و شطرنج ایران در میان آمد و سپس انوشیروان آن را به روم فرستاد و حکمای روم نیز دو باب اضافه کردند بر آن و شطرنج روم نیز مرسوم گشت. پس به گفته صاحب راحةالصدور شطرنج را سه باب است: هندی، ایرانی و رومی. شطرنج هند را که شبیه‌ترین شطرنج است به شطرنج مرسوم امروزی، بر اساس گفته‌های راوندی و آملی چنین می‌توان تعریف کرد و شرح اجزای آن گفت:

۱. رقعهای هشت در هشت متشکل از شصت و چهار خانه.

۲. هشت بازه آلت و هشت پیاده به دو لون از دو طرف تعبیه.

۳. چیدمان بدین سان که شاه و فرزین در قلب آلات و پیادگان، و بر میمنه و میسره ایشان دو پیل و در پهلوی پیلان دو فرس و رخ‌ها بر زوایاشان و در پیش، صف پیادگان.

۴. سیر و ضرب هر آلت بدین سنت:

الف) رخ‌ها: سیر و ضرب ایشان راست است.

ب) فرس‌ها: سیر و ضرب ایشان دو خانه است یکی راست در هر چهار جانب و دیگری کژ، یا یکی کژ در هر چهار زاویه و دیگری راست (معادل حرکت امروزی آن، یعنی ا.ا).

ج) پیلان: سیر و ضرب ایشان کژ است یک خانه گذارند و در دیگری نشینند.

۱. فردوسی، شاهنامه (۱۳۸۹)

د) فرزین: سیر و ضرب آن بر زوایا از هر چهار جانب کژ باشد.
 ه) شاه: به هر جانب که خواهد یک یک سیر و ضرب کند.
 و) پیادگان: سیر ایشان راست است به یک خانه و ضرب شان کژ در دو زاویه بالای آلت.

«این عاشقی چو بازی شطرنج هندوی است

گاهی بود به لعب، پیاده ز شاه به»^۱

در خصوص شطرنج ایرانی و رومی به استناد منابع مذکور به تلخیص خواهیم گفت: شطرنج ایرانی رقعه‌ای داشته مستطیل به عرض چهارخانه و طول شانزده، آلت‌ها همان آلات شطرنج هندی است با همان سیر و ضرب، اما چیش بر رقعه، متفاوت است. هم‌چنین در این نوع شطرنج بازی با کعبتین است و آلت‌ها آن معمایز و متفاوت از شطرنج هند. شطرنج رومی چنان که معروض شد، دو قسم است: یک قسم با رقعه‌ای مدور و قواعدی بسیار متفاوت از شطرنج هند و یک قسم به نام ذوات الحصون که رقعه‌ای ده در ده خانه دارد با چهارخانه اضافه در چهار گوش آن. البته برای شطرنج گونه‌های دیگر نیز گفته‌اند، فی المثل شطرنج کبیر که ذکر همه آن‌ها در این مقال میسر نیست.

۲. فواید و مصالح شطرنج و آداب آن از نظر بزرگان

صاحب راحة الصدور و آية السرور در فواید شطرنج گفته است:

«تا خواص، تعیه حکمت آن بدانند و عوام از روی لهو بدان روز گذرانند.»

۱. قطران تبریزی، دیوان اشعار (۱۳۶۴)

و در خاصیت آن ملوک را می گوید:

«تا ندیمان با پادشاهان بیازند و تلقین ایشان کنند که قلب و جناح و میمنه و میسره لشکر چون می باید و چنان که از جانبی خصمی عدت و ساز راست کرده است از جانب دیگر آن خصم هم غافل نیست. هر دو در رزم به جزم باشند».

باز نیز می گوید:

«و اگرچه در او فواید بسیار است و مصالح بی شمار غرض کلی نهاد حرب است. پیادگان را از آن در پیش داشت که پادشاه در میان باید به لشکر استوار و فرزین از بهر آن که وزیر است هم پهلوی وی نشست و فیلان در پهلوی ایشان از آنند تا استظهار ایشان باشند و اسپان در پهلوی فیلان به جای سواران تا دوانند و حرب کنند به جای مبارزان و رخها بر کناره از آنند تا مبارزان را جای فراخ باشد و کار توانند کرد و پیاده از بهر آن یک خانه رود تا از سوار، دور نماند و شاه از آن یک خانه رود که روا نیست او را حرب کردن و دور رفتن و فرزین را هم چنین و قوت او از شاه از بهر آن است که شاه به تدبیر او کار کند و ملک به تدبیر وزیر به کار است. و فیلان به دو خانه بر زوایا از آن روند که استواری از ایشان است تا از دور بایستند و آلات نگاه دارند و رفتار اسپ به دو خانه از بهر آن است که سواران باید که به هر جای توانند رسید و پیاده که فرزین می گردد از آن است که چون پیاده را در حرب چندان قوت بود و عقل دارد که پیش لشکر رود و

۱. سلیمان راوندی، راحة الصدور و آية الصدور (۱۳۸۵)، ص ۴۰۷

خویشتن را حفظ کند تا از همه بگذرد و هلاک نشود وزارت را سزاوار باشد^۱».

اما در آداب شطرنج سخن بسیار است که به تلخیص از این دو کتاب گران بها نقل خواهیم کرد:

۱. احترام و اکرام حریف در اول انتخاب کردن او مهره را که علی الظاهر در گذشته تمایل به رنگ سیاه بوده است.

۲. حرف در حین بازی به اندازه زدن یعنی نه بسیار سخن گوید و نه خاموش باشد.

۳. وقت دادن به حریفی که کند بازی کند.

۴. تا تواند خود زود بازی کند تا حریف و حاضران ملول نشوند.

۵. دخالت نکردن حضار در بازی.

۶. اعلام بردن نکند به دیگران و اگر از او پرسند بگوید بعضی من بردم و بعضی حریف.

۷. تلاش برای شاه‌مات کردن که هر دست از دست قبل بهتر باشد.

۸. تلاش برای یادگیری منصوبه‌ها برای بازی بهتر.

و نتیجه کلی در آداب شطرنج‌باختن این جمله است از صاحب نفایس‌الفنون:

«فی الجملة شطرنج چنان بازد که سبب مودت شود نه موجب وحشت^۲».

۱. سلیمان راوندی، راحة الصدور و آية الصدور (۱۳۸۵)، ص ۴۱۴ و ۴۱۵

۲. شمس‌الدین آملی، نفایس‌الفنون (۱۳۸۱)، ص ۵۶۵

۳. فلسفه نرد و شطرنج و مقایسه این دو از نگاه متکلمان و بزرگان ادب راوندی می‌گوید:

«به حکایت آورده‌اند که مأمون خلیفه نرد باختی. گفتی اگر بمانم گویم کعبتین بد آمد، اما اگر شطرنج بد بازم چه گویم جز آن که بد باختم»^۱
و در ادامه گوید:

«عقل و سروری و پادشاهی و مهتری آن است که خسرو پرویز گزید که او هرگز نرد نباختی و به شطرنج مشغول بودی. او را گفتند: چرا نرد نبازی؟ گفت: همه جهان باید که حاجت از من خواهند. من چون حاجت از استخوانی مردار خواهم؟ شطرنج به قوت خاطر است و نمودار پادشاهی»^۲.

همان‌طور که در این دو حکایت نیز مشهود است شطرنج متکی به عقل آدمی ست و هوش و ذکاوت او، در حالی که نرد به اتفاق و اضطرار. و هم از این جاست که صاحب نوادر در حد یازدهم در فضل شطرنج بر نرد گوید:

«یکی از حکما گفته است: شطرنج معتزلی است و قائل به قدرت و اختیار و نرد مجبری است و قائل به تقدیر و اضطرار. زیرا که لاعب شطرنج اختیار و تدبیر به کار برد و لاعب نرد کار به اتفاق و تقدیر رها کند»^۳.

۱. سلیمان راوندی، راحة الصدور و آية الصدور (۱۳۸۵)، ص ۴۱۵

۲. همان، ص ۴۱۵

۳. محمد صالح قزوینی، نوادر (۱۳۷۱)، ص ۱۸۳

به همین دلیل است که متکلمان، نرد را آینه عقاید جبری و شطرنج را نشانه عقیده به اختیار دانسته‌اند. در مناظره شطرنج و نرد اثر بسیار زیبایی حسام صراف خوارزمی، تصحیح استاد گرانمایه نصرالله پورجوادی آمده است که شطرنج به نرد می‌گوید:

«هر که مرا به باد بر دهد از بدبازی‌ای خود داند و هر که تو را به باد

دهد لعنت بر کعبتین نماید.»

و این خود اشاره دارد به بحث جبر و اختیار در این دو بازی.

۴. در حرمت شطرنج

در حرمت شطرنج و باختن آن و شطرنج‌باز، مطالب بی‌پایه و اساس، چه از لحاظ فقه و چه از باب علم حدیث و روایات ثقه و نیز از نگاه عقل سالم و منطقی سلیم، آن قدر بسیار است که نقل آن‌ها در این مقال خود اهانت است بدین رساله گرانمایه گوهریار از آن عارف و عالم ربانی علاءالدوله سمنانی، اعلی‌الله مقامه. سخنانی بی‌مایه و سخیف و بی‌پایه و نحیف که اگر خواننده شریف را میل به اتلاف وقت عزیز و اهلای عمر گران‌بها باشد می‌توان ارجاع داد به کتبی هم‌چون محاضرات الادباء راغب اصفهانی و ترجمه آن، نوادر محمد صالح قزوینی و ذم الملامی ابن ابی الدنیا که بخشی از آن‌ها را البته به نقل از صاحبان آن سخنان منقول کرده‌اند و گرنه این کتب فی نفسه ارزشمندند.

اما برخی از این سخنان و روایات را که منافاتی با فرامین خداوند کریم و عقل سلیم نداشته و ندارند در این فصل نقل خواهیم کرد. در نقایس الفنون شمس‌الدین آملی در شرح احوال شطرنج، ابتدای فصل اول می‌گوید:

۱. حسام صراف خوارزمی، مناظره شطرنج و نرد، مقاله‌نامه فرهنگستان ۴/۶، ص ۲۵

«گویند از این اثیر پرسیدند که شطرنج‌باختن چون است؟
گفت: شطرنج‌باختن ذهن را صاف کند و فکر را قوی گرداند و
عقل را بیفزاید. و از سعید بن جبیر نقل کنند که گاه‌گاه
تماشای باختن شطرنج کرده است و به مذهب شافعی در باختن
آن فی الجمله رخصتی است و در مذاهب دیگر مطلقاً حرام
است»^۱.

وی در همین فصل درباره مراتب، شروط و آداب باختن شطرنج می‌گوید:
«به هیچ حال به گرو نبازد و اگر ببرد رها کند و در گرفتن گرو مبالغه
نماید و اگر نماید بی‌توقف بدهد و از برای شطرنج‌باختن سوگند
نخورد»^۲.

در نوادر، در اجازه بازی شطرنج از امام حسن مجتبی علیه‌السلام آمده است
که:

«حسن^{رضی} را از شطرنج پرسیدند. گفت: باکی نیست چون که قمار
نمی‌باشد و آن حيله‌انگيختن است»^۳.

اما صاحب کتاب اینس الناس فی الأخلاق، شجاع شیرازی، در فصل
هشتم، در آداب مطایبه و محاوره و نرد و شطرنج، جملاتی دارد در خور
تأمل و تعمق و از آن جملات است که:

«و در میان نرد و شطرنج استبعاد از آن^۴ واجب و لازم دان. زیرا که مردم

۱. شمس‌الدین آملی، نفایس الفنون فی عرایس العیون (۱۳۸۱)، ص ۵۶۱

۲. همان، ص ۵۶۵

۳. محمد صالح قزوینی، نوادر (۱۳۷۱)، ص ۱۸۲

۴. منظور استبعاد از مزاح و مطایبه است.

در میانه این دو شغل مجدتر می‌باشند.^۱ و «اما شراب‌خوردن و مزاح کردن و عشق‌باختن و به نرد و شطرنج ملاحظه نمودن، کار روزگار جوانی است. لیکن از آداب نرد و شطرنج آن که این شغل را عادت خویش نسازند و تا توانند به گرو نبازند. هرچند به مذهب امام، نرد و شطرنج بی‌گرو حرام. و چنان دان که شوم‌ترین جمیع عصیان، قمار است و مورث فلاکت و کسالت^۲» و «و بدان که چنان‌چه به وسیله نرد و شطرنج با اشراف اختلاط توان کرد و گستاخ توان شد به هیچ توان. لیکن حریف، هرچند محتشم بود باید که شرم ندارند و شرط این کار فرو نگذارند.^۳» و «ادب دیگر آن که بر باب الخلاف نقش کعبتین و محل مهره‌های نرد و شطرنج سوگند یاد مکن. چه در این صورت سخن بی‌سوگند و با سوگند مساوی باشد. پس سوگند خود را بی‌قدر مساز^۴». اما چند خطی نیز در این موضوع بخوانیم از راوندی در راحة الصدور که در پایان فصل مربوط به شطرنج‌باختن، شاه را دعا و نصیحت گوید که:

«از شطرنج نشاط جوید و به وصیت دعا گوئی^۵ هرگز به گرو نبازد تا قمار نشود و کراهیت شرع لازم نیاید و در آن کوشد تا به سبب شطرنج نماز فوت نشود که آن‌گاه مفسدت بر مصلحت بچربد و «اثمها اکبر من نفعهما^۶» مقرر نشود^۷».

۱. شجاع شیرازی، انیس الناس (۱۳۵۶)، ص ۲۰۵

۲. همان، ص ۲۱۰

۳. همان، ص ۲۱۱

۴. همان، ص ۲۱۲

۵. منظور خود راوندی است.

۶. ۲/۲۱۹

۷. سلیمان راوندی، راحة الصدور (۱۳۸۵)، ص ۴۱۵

باری. اگر از مسیر عدل و انصاف خارج نشویم باید در خصوص این تحریم‌ها در باب شطرنج و نرد و باختن آن‌ها بگوییم که بی‌شک یکی از عمده دلایل این‌گونه جملات و فتاوی تند از سوی بعضی فقها و علمای دین به جهت اتلاف بی‌حد و اندازه وقت و بازماندن افراد از فرایض و واجبات شرعی بوده و هم‌چنین نزاع و جدل و سخنان لغو و زنده شطرنج‌بازان و نرادان در حین بازی که موجب جنگ و جدل و کدورت میان ایشان می‌شده و این مهم را می‌توان در سخنان عبدالله بن عمر دریافت که در ذم و منع شطرنج در ذم الملاحی ابن ابی الدنیا آمده است. و شاید به همین خاطر است که ابوالعباس بن سریج برای اجازه بازی شطرنج چنین شرط می‌نهد:

«گفت درگاه دست‌هاشان از طغیان و زبان‌شان از دشنام و نمازشان از فراموشی سالم ماند برادران، مباح است و در میان دوستان، روا^۲».

۵. شطرنج در ادبیات فارسی

شطرنج و اصطلاحات و منصوبه‌هایش قرن‌هاست در سیمایه اشعار شعرا و متون و تصانیف ادبا و نیز سخنان و اقوال متکلمین و عرفا بوده است. در این مقال چند مثال از نام‌آوران ادب و عرفان آورده در باب نماد هر آلت از نگاه برخی از ایشان مطالبی خواهیم گفت:

الف) شطرنج

شجاع شیرازی، گوینده قرن نهم هجری، در انیس الناس فصل هشتم که در

۱. James Robson (ed.), Tracts on Listening to music, London 1938, p.57.

۲. محمد صالح قزوینی، نوادر (۱۳۷۱)، ص ۱۸۲

باب آداب مطایبه و محاوره و نرد و شطرنج، پند و اندرز داده است از زبان ابن یمن فریومدی مرد را توصیه می‌کند تا مانند شطرنج‌باز هرآنچه دارد بدارد و از دشمن ببرد:

«مرد باید که در جهان خود را

مثل شطرنج‌باز پندارد

هرچه باید از آن خصم برد

و آن چه دارد نگاه می‌دارد»

مولوی عالم را به شطرنج تشبیه می‌کند:

«برد و ماندی هست آخر تا کی ماند کی برد

وزله این شطرنج عالم چیست با جنگ و جهاد»^۱

سعدی عرصه شطرنج را چون پهنه‌ی سفر معنوی حج و کسب معرفت در آن وادی می‌داند و از رونماگان این سفر معنوی انتقاد می‌کند:

«پیاده عجاج چو عرصه شطرنج به سر می‌برد فرزین می‌شود یعنی به از

آن می‌گردد که بود و پیادگان حاج بادیه به سر بردند و بتر شدند»^۲.

عطار نیز جهان پر غم و رنج را چون شطرنج می‌داند که اگر انسان، بازی او را نشناسد در آن خیره و متحیر می‌ماند:

«چنین گفت این جهان پر غم و رنج

به عینه آیدم چون نطع شطرنج

چو لعب نطع شطرنجی ندانی

ز لعب چرخ بی شک خیره مانی»^۳

۱. مولوی، کلیات شمس (۱۳۷۴)

۲. سعدی، کلیات (۱۳۷۶)

۳. عطار نیشابوری، الهی‌نامه (۱۳۹۶)

علاءالدوله سمنانی و امیر معزی عشقباختن را به شطرنجباختن تشبیه کرده‌اند:

«رخ در رخ پیل اسب را تاخته‌ام
فرزین وجود را سر انداخته‌ام
هر چند پیاده بوده‌ام با شه عقل
شطرنج غم عشق بسی باخته‌ام^۱»
«بالشکر عشق تو مباحات خوش است
با حلقه زلف تو مناجات خوش است
شطرنج که در عشق تو بازییم همی
ما برد نخواهیم که شه‌مات خوش است^۲»

اسامه بن منقذ، شاعر و امیر شامی قرن پنجم و ششم، شطرنج و آتاش را به دنیا و اموالش تشبیه می‌کند و می‌گوید:
«انظر الی لاعب الشطرنج یجمعها
مغالبا ثم بعد الجمع یرمیها
کالمرء یکدح للدنیا و یجمعها
حتی إذا مات خلأها و ما فیها^۳»

یعنی به بازیکن شطرنج نگاه کن که مهره‌های آن را به خاطر پیروزی جمع می‌کند و سپس آن‌ها را کنار می‌نهد، مانند انسانی که تلاش می‌کند و در دنیا اموالی را که جمع کرد پس از مرگ رها می‌سازد.

۱. علاءالدوله سمنانی، دیوان اشعار (۱۳۶۴)

۲. امیر محمد بن عبدالملک معزی نیشابوری، دیوان امیر معزی (۱۳۸۶)

۳. اسامه بن منقذ، دیوان اشعار (۱۴۰۳ هـ ق)

ب) مهره‌های شطرنج:

۱. پیاده (بیدق)^۱

خاقانی گاه دل را به او تشبیه می‌کند:

«دل که کنون بیدق است باش که فرزین شود

چون که به پایان رسد هفت بیابان او^۲»

و گاه خرد را چون او می‌داند:

«شاه دل را که خرد بیدق اوست

در عری خانه خذلان چه کنم^۳»

مولوی گاهی او را با صفت کزروی به کار برده است:

«گه ره شه را بگیرد بیدق کزرو به ظلم

چیست فرزین گشته‌ام گر کز روم باشد سداد^۴»

و گاه او را مسافر راه معرفت و هم چون علاءالدوله، سالک می‌پندارد:

«از سفر بیدق شود فرزین راد

وز سفر یابید یوسف صد مراد^۵»

و سعدی که او را عاشق بلاکش می‌داند:

«می‌کشندم که ترک عشق بگو

می‌زنندم که بیدق شاهم^۶»

۱. بیدق را بیدق هم گفته‌اند.

۲. خاقانی، دیوان اشعار (۱۳۹۳)

۳. همان

۴. مولوی، کلیات شمس (۱۳۷۴)

۵. همان

۶. سعدی، کلیات (۱۳۷۶)

۲. پیل

برخی از شعرا، هم چون ابن یمن، حوادث روزگار و آزار و اذیت آن را به پیل تشبیه می کنند:

«به پای پیل حوادث سرم نگشتی پست
زیادتی نرسیدیم از سپهر برین
باد زیر پای پیل حادثات افکنده سر
هر که طبعش با تو کژ دارد چو فرزین رسم و راه^۱»
علاءالدوله نسبت فیل را به ریا و نفاق می دهد:

«با اسب به میدان بقا تاختم
از هر فرزین هزار شه ساختم
با سر پیاده و گل رخسارت
بی فیل ریا خوش بدلی باختم^۲»
۳. فرس (اسب)

از این مهره در اشعار و متون کهن کم تر استفاده شده است و برخی آن را نماد عافیت و فراغ در نظر گرفته اند مقابل پیل.

۴. رخ

این مهره را به جهت نوع حرکتش، اغلب هم چون علاءالدوله سمنانی، مظهر راستی و درستی دانسته اند:

«گرچه شاهیم برای تو چو رخ راست رویم
تا بر این نطع ز فرزین تو فرزانه شویم^۳»

۱. ابن یمن فریومدی، دیوان اشعار (۱۴۶۳)

۲. علاءالدوله سمنانی، دیوان اشعار (۱۳۶۴)

۳. مولوی، کلیات شمس (۱۳۷۴)

۵. فرزین (وزیر)

وزیر را نیز به خاطر رسم حرکت و شیوه سیر و ضربش در قدیم نماد نفس کز رفتار و به طور کلی تمثیل کزی می‌دانند در مقابل رخ. علاءالدوله سمنانی نیز در اشعارش هم چون دیگر شعرا و عرفا این مهره را نمودار کزی دانسته اما در رساله شطرنجیه آن را رمز عزلت و خلوت معرفی می‌کند که در متن کتاب به آن پرداخته‌ایم.

«ایمان فرسی دین را مر نفس چو فرزین را

وان شاه نوآین را چه جای فرس باشد^۱»

«وزیر شاه نشان حالم ار بدانستی

به لرامستی که نیم کز طریق چون فرزین^۲»

۶. شاه

دل را اکثراً به شاه تشبیه کرده‌اند:

«شاه دل را که خرد یدق او مست

در عری خانه خذلان چه کنم^۳»

از این نمونه‌ها می‌توان دریافت که در اشعار و متون کهن به مناسبات گوناگون و به جهت رسم اللب متفاوت مهره‌ها، آلات در همه موارد، نماد یک معنی واحد نبوده و گاه نمودار معانی مختلفی بوده‌اند. مثلاً خاقانی حتی در قطعه‌ای دو تشبیه مختلف در مورد چند مهره گفته است:

«رخ دولت است و فرزین صدر است و شاه شاه

فیل و فرس نجوم و سپهر از تهی دوی

۱. مولوی، کلیات شمس (۱۳۷۴)

۲. ابن‌بیین، دیوان اشعار (۱۳۶۳)

۳. خاقانی، دیوان اشعار (۱۳۹۳)

فرزین دل است و شه خرد و رخ ضمیر راست

بیدق رموز تازی و معنای پهلوی^۱»

ج) اصطلاحات و منصوبه‌ها

اگر اصطلاحات و منصوبه‌های شطرنج در منظومات و منثورات کهن و اقوال و روایات مردان و زنان شیرین‌سخن، بیش‌تر از آلات شطرنج و خود آن مورد استفاده قرار نگرفته باشند، کم‌تر نیز نخواهند بود. اصطلاحات و منصوبه‌هایی چون شه‌مات، شاه‌شاه، کش یا کشت، قایم، در عری افتادن، فرزین‌بند، فیل‌بند، رخ از عری شاه خواستن، شاه‌رخی و...

در تعریف منصوبه اکثراً گفته‌اند: حرکات و وضعیت‌های خاص بازی می‌باشد که توسط اساتید فن ابداع شده و اغلب به نام خود ایشان ثبت گردیده است:

«با مدح تو بی‌لفی فرو کرد

فرزین بندی عجب نکو کرد

اول که به منصب سخن تاخت

منصوبه تو به نام تو ساخت^۲»

اگر خواننده محترم، مناظره شطرنج و نرد، تصنیف حسام صراف خوارزمی، تصحیح نصرالله پورجوادی را مطالعه فرماید تعداد قابل ملاحظه‌ای از این اصطلاحات و منصوبه‌ها را مشاهده خواهد کرد. هم‌چنین در نفایس الفنون، فصل سیم از فن سیزدهم از مقاله پنجم، در علم ملاعب، بخش جداگانه‌ای در توضیح منصوبه‌های بازی است که بیش از بیست

۱. خاقانی، دیوان اشعار (۱۳۹۳)

۲. همان

نمونه از آن منصوبه‌ها تشریح شده است. در این موضع چند مورد از این اصطلاحات و منصوبه‌ها را ذکر نموده و از هرکدام مصداقی در اشعار فارسی خواهیم آورد:

۱. شهمات

در اصطلاح بازی امروز یعنی مات شدن شاه و کنایه از گرفتارشدن و اسارت دل دارد، عمادالدین نسیمی گوید:

«تو شاه عرصه حسنی و هر که دید رخت

به یک پیاده‌ی حسن رخ تو شد شهمات^۱»

۲. قایم یا شاه‌قام

معادل پات در بازی امروز است و عموماً معنای تساوی می‌دهد. صاحب انیس الناس می‌گوید:

«دوش با آن جوان سنطرحی

بودم از صد طریق لعب‌انگیز

گفتمش قایم است رخ بنهاد

گفت زین پس بجنب و زود بریز^۲»

اما بعضی شاه‌قام را مرادف شاه‌مات می‌گویند:

«پهلوی ایران گرفت رقعته‌ی ملک

وز دگران بانگ شاه‌قام برآمد^۳»

۱. عمادالدین نسیمی، دیوان اشعار (۱۳۸۹)

۲. شجاع شیرازی، انیس الناس (۱۳۵۶)

۳. خاقانی، دیوان اشعار (۱۳۹۳)

۳. شه شه یا شاه شاه یا کشت

یعنی کیش دادن یا کیش دادن:

«گفت شه شه وان شه کبر آورش

یک یک از شطرنج می زد بر سرش^۱»

۴. شه پیل یا شاه پیل

بعضی می گویند مات کردن شاه است با کیش دادن پیل و بعضی تعاریف

دیگر می گویند مثلاً بردن پیل توسط شاه با شرایطی:

«ای بس شه پیل افکن کافکنند به شه پیلی

شطرنجی تقدیرش در مانگه حرمان^۲»

۵. شه رخ یا شاه رخ

معادل همان شه پیل است اما با دخالت مهره رخ.

۶. پیل بند و فرزین بند

منصوبه های معادل هم هستند با مهره های پیل و فرزین و کنایه از حيله و

ترفند دارند. در غیاث اللغات این منصوبه، به معنای تقریب فیل یا فرزین

توسط دو پیاده تعریف شده و در بهار عجم جلد یکم صفحه ۴۶۶ تعریف

شه پیل برای پیل بند آمده است:

«چو در جنگ پیلان گشایی کمند

دهی شاه قنوج را پیل بند^۳»

۱. مولوی، مثنوی معنوی (۱۳۷۹)

۲. خاقانی، دیوان اشعار (۱۳۹۳)

۳. نظامی، کلیات (۱۳۹۰)

«لعب معکوس است و فرزین بند سخت
حیله کم کن کار اقبال است و بخت»^۱

۷. رخ از عری شاه خواستن و در عری افتادن

استاد معظم، جلال‌الدین همایی در خصوص توضیح لغت عرا (عری) طی مقاله‌ای در مجله یغما، بهمن ۱۳۳۹^۲ توضیحات مبسوط و جامعی درباره این لغت و منصوبه‌ی مربوط به آن در رسم قدیم بازی شطرنج فرموده‌اند که چند جمله از آن را خواهیم آورد:

«پس اصطلاح عرا مأخوذ است از همان معنی عراء به طور منقول عرفی یا مجاز لغوی مبتنی بر تشبیه و استعاره به این مناسبت که قسمت خالی از حفاظ رقعہ شطرنج را که میدان حمله و کش دادن است از رخ به شاه به بیابان قفر بی حفاظ که معرض آفت و مخافت است و افتادن شاه را در عری به افتادن در تله که باصه مهمناک تشبیه کرده‌اند و گویی در وضع این اصطلاح درست مفهوم همان دو آیه کریمه (صافات ۱۴۵ و نون ۴۸) را منظور داشته‌اند، چرا که افتادن شاه در عری هم چنان یونس است که بیمار و بدحال در عراء افکنده شده بود».

«ای امید از تو چنان کاندر طرب آماده رخ
وی نیاز از تو چنان کاندر عری افتاده شاه»^۳
«چو ماه و شاهم کاندر فراق خدمت تو
چو مه اسیر محاقم چو شه اسیر عری»^۴

۱. مولوی، مثنوی معنوی (۱۳۷۹)

۲. سال سیزدهم، شماره ۱۱، بیابنی ۱۵۱، صفحه ۵۲۲ تا ۵۲۵

۳. عثمان مختاری، دیوان اشعار (۱۳۸۲)

۴. ادیب صابر، دیوان اشعار (۱۳۸۶)

۸. تضعیف شطرنج

در دهخدا آمده است:

«تضعیف بیوت شطرنج یعنی دوچندان گردانیدن خانه‌های شطرنج یعنی در هر خانه شطرنج دوچند کردن اعداد چیزی از اعداد خانه‌ای که بالای اوست مثلا اگر در خانه اول یک برنج نهند در خانه دوم دو برنج و در خانه سوم چهار برنج و علی هذا القیاس تا خانه شصت و چهارم».

«لعب دهر است چو تضعیف حساب شطرنج

گرچه پایان طلبندش نه همانا بینند^۱»

ابوریحان بیرونی قاعده ریاضی تضعیف بیوت شطرنج را که مبتنی بر تصاعد هندسی است به طور دقیق حساب کرده و سخنانی گفته که در کتاب التفهیم لاوائل الصناعه الحجم، تصحیح علامه همایی در صفحه ۱۲۷ و هم چنین حاشیه این صفحه توضیحاتی آمده است.

«آن که در شطرنج تضعیفات بتواند شمرد

گویا در زلف او بند و شکنج و چین شمر^۲»

در صفحه ۱۸۲ از نوادر نیز در خصوص دست‌مزد آن فیلسوف هندی که شطرنج را وضع کرد و به قاعده همین تضعیف بیوت شطرنج از ملک درهم خواست مطلبی کوتاه و مختصر آمده است.

باری، اگر از این تمثیلات و تشبیهات و استعارات و اشارات در ادبیات فارسی بگذریم، در حوزه تصوف، کلام و عرفان به کتبی برمی‌خوریم که

۱. خاقانی، دیوان اشعار (۱۳۹۳)

۲. امیر محمد بن عبدالملک معزی نیشابوری، دیوان امیر معزی (۱۳۸۶)

صاحبان آنها نکات و دقایق و آموزه‌های عرفانی را به شطرنج گره زده بر اساس حرکات آلات و رنگ آنها و خانه‌های صفحه شطرنج و منصوبه‌های آن منطبق با طبایع وجود انسانی شطرنجی اخلاقی-عرفانی استخراج نموده‌اند. تتبع و غوررسی در این کتب و شناسایی و بررسی آنها از حوصله این نوبت و بضاعت نویسنده این کلمات خارج است. رسالاتی چون شطرنج العارفین منسوب به ابن عربی، شرح شطرنج العارفین ابن عربی از محمد بن احمد حسنی تلمسانی، شطرنج العرفای عبدالرحمت بلاغی معروف به حجت‌علی شاه و...

لکن هدف نگارنده در این رساله، تشریح مفهومی یکی از گران‌بهارترین متون عرفانی ایرانی یعنی شطرنجیه علاءالدوله سمنانی، رحمة الله علیه، است. رساله‌ای موجز و مفید حاصل تراوشات ذهنی عارفی کامل عیار و مصنفی شیرین‌گفتار با تفکری عمیق و تخیلی ژرف و زیبا و روح و روانی پاک و مصفا. رساله‌ای اخلاقی. ثمره سال‌ها مراقبت و طاعت و عبادت صوفی متفکری که شایسته است پیش از هر مطلبی چند جمله در احوالات وی به عرض خواننده محترم برسانیم.

۶. مختصری درباره شیخ علاءالدوله سمنانی

نامش ابوالکارم رکن‌الدین علاءالدوله احمد بن محمد الیبانکی است. قدس الله تعالی سره. تاریخ تولدش چنان‌چه از گفته‌های صاحبان الدرر الکامنة فی اعیان المائنة الثامنة و حبیب السیر و تذکرة الشعراى دولت‌شاه و نفحات الأنس به دست می‌آید در سنه ۶۵۹ هجری بوده است. جامی در نفحات الأنس می‌گوید:

«و چون عمر وی به هفتاد و هفت رسید شب جمعه بیست و دو

شرح شطرنجیه علاءالدوله سمنانی

رجب سنه سه و ثلاثین و سبعمانه در برج احرار صوفی آباد به جوار رحمت حق پیوست و در حظیره قطب زمان عمادالدین عبدالوهاب مدفون گشت^۱ .

دیگران از مورخین و تذکره نویسان نیز سن او را هفتاد و هفت گفته اند و این یعنی در ۷۳۶ هجری وفات یافته است.

در احوالات شیخ علاءالدوله گفته اند که وی از خاندان ملوک سمنان بوده است. خانواده ای ثروتمند و صاحب نام. و صاحب مجمل فصیحی درباره اصل و نژاد و مولد و موطن او می گوید:

«السندی محتدا و السمنانی البیابانکی منشاعا و مولدا. مجمل فصیحی ذیل حوادث ۷۳۶»^۲.

پدر و عم وی هر دو از صاحب منصبان و دولتیان سلسله ایلخانی بوده و ملک لقب داشته اند. خود او نیز به قول حمدالله مستوفی عمل پیشه بود و به گفته جامی از پانزده سالگی به خدمت ارغون شاه رسید و ملازم سلطان شد. اما در سفری همراه با ارغون، انقلاب حالی به وی دست داد که موجب شد تا کلیل و کمر دیوانی بگذارد و بگشاید و دلق تقوا بردارد:

«چون دلم ترک هوای نفس گفت

یافت ذوق عنبرسارای دوست

ترک کردم خلوت تاریک و تنگ

بعد از این شد خلوتم صحرای دوست^۳»

۱. عبدالرحمن جامی، نفعات الانس (۱۳۹۰)، ص ۴۴۱

۲. علاءالدوله سمنانی، دیوان اشعار (۱۳۶۴)، مقدمه، حاشیه ص ۷

۳. همان

در این دوران شیخ علاءالدوله به تکمیل تحصیل فقه و ادب پرداخت و تن و جان خویش به شریعت و طریقت و سلوک و عرفان بساخت. او در ابتدای راه از قوت القلوب بهره برد و دستورات شیخ ابوطالب مکی را از طریق رساله‌اش مطاع شد تا آن‌که به شوق دیدار شیخ خلیفه نورالدین عبدالرحمان اسفراینی راه بغداد پیش گرفت. اما ارغون‌شاه چون از قصد و سفر وی مطلع شد دستور داد تا از حوالی همدان بازگردانندش. لکن پس از مباحثات و مناظرات مفصلی که فی‌مابین شیخ با شاه و علمای مغول در گرفت و نیز پس از غلبه شیخ بر ایشان، شاه علی‌رغم میل باطن، اجازه فراغت شیخ را از ملازمت خویش و کار دیوانی بداد. گرچه بعضی معتقدند که از برخی ابیات و جملات علاءالدوله چنین برمی‌آید که ارتباط او با دربار ایلخانی کم و بیش تا سال‌ها بعد نیز ادامه داشته است. ولیک تذکره‌نویسان اغلب در این باره سکوت کرده‌اند. اما فصیح خوافی انقطاع کلی او را از خدمات درباری در سال ۷۰۵ هجری ذکر کرده است؛ یعنی ۳۱ سال پیش از مرگ وی^۱. این نظر فصیح خوافی به نظر دور از ذهنیت و افکار و عقاید شیخ علاءالدوله نیست، چه او خود نیز اذعان دارد و از اقوالش مشخص است که توجه خاصی به خدمت‌رسانی در حق مظلومان و توجه به مهمات محرومان در طی مراحل عرفان حتی در ملازمت سلطان دارد:

«این امر که مرا در آخر عمر معلوم شدی اگر در اوایل عمر معلوم شدی ترک ملازمت سلطان روزگار نمودی و هم در قبا خداپرستی کردمی و پیش ملوک مهمات مظلومان ساختمی».

۱. فصیح خوافی، محفل فصیحی (۱۳۸۶)، ص ۱۴

«صد خانه اگر به طاعت آباد کنی
به زین نبود که خاطری شاد کنی
گر بنده کنی ز لطف آزادی را
بهرتر که هزار بنده آزاد کنی^۱»

باری، شیخ علاءالدوله سمنانی با شیخ عبدالرحمن اسفراینی در مکاتبه بود تا سال ۶۸۷ هجری به گفته بعضی پنهان از دید ایلخان و به گواه بعضی دیگر با کسب اجازه از وی به صحبت مراد خویش رسید و دست ارادت بدو داد. شیخ او را تلقین ذکر داد و به خلوت نشاناد:

«فارغم از زمانه تا با من

همت شیخ نامدار من است

این که هستم مرید و مخلص او

دولت نفس بخمار من است^۲»

پس از آن علاءالدوله از نزد شیخ خود به حج رفت و دو سال بعد در مراجعت از مکه مجدداً فیض حضور یافت و در خانقاه وی به صحبت نشست. در این موقع، از دست شیخ اذن ارتداد گرفت و به دستور او به سمنان بازگشت و عمر خود به ارشاد سالکان ره و طالبان حق صرف نمود:

«هر رند که در مصطبه مسکن دارد

بویی ز من سوخته خرمن دارد

هرجا که سیه گلیم آشفته دلی است

شاگرد من است و خرقه از من دارد^۳»

۱. علاءالدوله سمنانی، دیوان اشعار (۱۳۴۴)

۲. همان

۳. همان

گروهی از مورخان و تذکره‌نویسان دوران صحبت شیخ علاءالدوله را با شیخ عبدالرحمن اسفراینی تا سال ۶۹۹ ه.ق و گروهی دیگر تا سال ۷۱۹ ه.ق دانسته‌اند و این در حالی است که بعضی از کتب تذکره وفات شیخ عبدالرحمان را ۷۱۷ ه.ق گفته‌اند^۱. اما محتمل آن است که شیخ سمنان بارها و سال‌ها منقطع به زیارت پیر و مراد خویش می‌رسیده است.

از آثار شیخ علاءالدوله می‌توان دیوان اشعار وی و کتبی از قبیل سر البال فی اطوار سلوک أهل الحال، سلوة العاشقین، العروة لأهل الخلوۃ، مشارع ابواب القدس، بیان الإحسان لأهل العرفان، ما لا بد منه فی الدین، سر سماع و شطرنجیه را نام برد.

از مریدان تلخ علاءالدوله معروف‌ترین و مشهورترین، خواجوی کرمانی است که مدتی در صوفی آباد، معتکف در خانقاه شیخ در خدمت وی بود:

«هر کو به ره علی عمرانی شد

چون خضر به سرچشمه حیوانی شد

از وسوسه غارت شیطان وارست

مانند علاءالدوله سمنانی شد^۲»

درباره تصوف و عرفان شیخ علاءالدوله ذکر این جملات از استاد ذبیح الله صفا در مقدمه دیوان اشعار شیخ بسیار به جا و مفید است:

«او در تصوف معتقد به اعتدال و متوجه به اجرای احکام دین و انطباق

آن‌ها با اصول و در این راه سخت گیر بود. و در مخالفت با معتقدان

وحدت وجود و خاصه با ابن عربی مبالغه داشت^۳».

۱. مصنفات فارسی علاءالدوله سمنانی (۱۳۹۰)، ص ۱۴

۲. خواجوی کرمانی، دیوان اشعار (۱۳۷۴)

۳. علاءالدوله سمنانی، دیوان اشعار (۱۳۶۴)، مقدمه، ص ۱۷

در پایان ذکر این مهم نیز واجب و ضروری می‌نماید که شیخ علاءالدوله علاوه بر تربیت شاگردان و سالکان طریق و تألیفات و تصنیفات عدید و رسیدگی به امور خلق، خدمات و ابداعات فراوان و شایانی در خصوص آبیاری و آبرسانی در کویر خشک بیابانک و نجات روستاها و روستاییان از نابودی مزارع و باغات به جهت قحطی آب داشته است. آری، او تن و جان را وقف عبادت خالق و خدمت مخلوق کرده بود و به قول استاد جلال‌الدین همایی که در مورد عطار نیشابوری می‌گوید:

«نه شعر و شاعری را وسیله کسب مال و جاه قرار داد و نه تصوف و قلندری را دستاویز تبلی و تن آسانی»^۱.

«نه هوای لقمه سلطان مرا

نه قفا و سلی دربان مرا

همت عالیم مملویم بس است

قوت جسم و قوت روحیم بس است»^۲

۷. مختصری درباره رساله شطرنجیه

شطرنجیه چنانچه مهتم گرامی آن، جناب آقای نجیب مایل هروی، در مقدمه کتاب مصنفات فارسی علاءالدوله سمنانی فرموده‌اند بر اساس دو نسخه خطی کتابخانه دانشگاه کمبریج لندن و کتابخانه رضوی نسخه شماره ۴۴۱ به دست آمده که هیچ کدام از ابیات مکتوب در نسخه رضوی در نسخه کمبریج موجود نیست.

۱. جلال‌الدین همایی، مقالات ادبی (۱۳۶۹)، ج ۱، ص ۳۷۷

۲. عطار نیشابوری، منطق الطیر

فارغ از هرگونه مقایسه در خصوص صحت و سقم هر یک از این نسخ نسبت به دیگری، گفتنیست که حداقل در دو موضع از رساله به ابیات شاعر معاصر با شیخ علاءالدوله یعنی ابن یسین فریومدی برمی‌خوریم. از آنجایی که تولد ابن یسین ۶۸۵ و وفاتش ۷۶۹ هجری قمریست و این یعنی آن که وی نزدیک به سه دهه پس از شیخ متولد شده و جوان‌تر از اوست و اگرچه استمداد از اشعار شاعری چون ابن یسین آن هم در کنار ابیات شاعرانی بزرگ هم‌چون نظامی و سعدی و سنایی، توسط یکی از بزرگ‌ترین عرفا و شیوخ وقت یعنی علاءالدوله سمنانی، عقلاً ممتنع نیست اما عادتاً مستبعد است و این نیز حائز اهمیت که ارادت وی نسبت به عطار و مولوی و گفته‌ها و اقوال ایشان بسیار بوده است:

«سزای که درون دل مرا پیدا شد

از گفته عطار و ز مولانا شد»^۱

البته این در حالیست که در رساله دیگر شیخ، سلوة العاشقین، نیز مصراع‌ی از سلمان ساوجی (۷۰۱-۷۷۸ ه.ق) به چشم می‌خورد: «این دعا را ز همه خلق جهان آمین باد»، یا عجیب‌تر آن که در رساله ما لابد منه فی الدین از وی به بیتی از رضی‌الدین آرتیمانی شاعر قرن دهم و یازدهم برمی‌خوریم:

«آن‌چه از تو توان ستد همین کالبد است

یک مزبله گو مباش چند اندیشی»^۲

والله العالم

۱. علاءالدوله سمنانی، دیوان اشعار (۱۳۶۴)

۲. رضی‌الدین آرتیمانی، دیوان اشعار (۱۳۷۴)

مقدمه رساله شطرنجیه شیخ علاءالدوله سمنانی قدس الله روحه و تورضرحه

«اسراری که در شطرنج ودیعت نهاده بودند، از روی حال نه از روی مقال، جمله با من آموختند و پیش از تعلّم دقایق و تنهم حقایق با من گفتند که ای بیچاره اسرار ظاهر ربانی از مدرسه ظاهر خواهی آموخت یا به یک لحظه در مدرسه «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم» بنشین تا آن رموز که در مدرسه چندین گاه معلوم نشد، مفهوم تو گردد».

۱. در توضیح جمله «با من آموختند...»، علم ظاهر و باطن و آیه «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم»

برخی از صاحب نظران بر این باور بوده‌اند که شطرنجیه را کاتبی غیر از شیخ علاءالدوله مکتوب نموده مثلاً مریدی یا شاگردی یا صاحبی و نقلی است از شیخ. اما باید گفت که این رساله علی التحقیق از آن شیخ طریق، عارف مفیق، علاءالدوله سمنانیست، رضوان الله تعالی علیه. و از درخشانترین آثار اوست (اگرچه چنان که در مقدمه نیز معروض شد، به نظر نگارنده، نسخه رضوی، توسط کاتب یا کاتبان آن، در دوره‌های بعد، دست‌خوش

تغییراتی شده است). بنابراین مقصود و منظور از این کلمات منثور که «با من آموختند...» یا «با من گفتند...» تعلیمات و آموزه‌های معلم ربانی است با شیخ علاءالدوله سمنانی، چنانچه خود در بی اذعان داشته که «بیا و در مدرسه سربیم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم بنشین» و این خود اشاره به تعلیمات کتاب وحی دارد. اما در خصوص این مدرسه قرآنی آن شهید صمدانی عین القضاة همدانی نیز در تمهیدات همین گوید که آموخته‌های خلق بر و بری بیش نباشد و آموخته‌های خداوندی که «الرحمن، علم القرآن^۱» است بحر و بحری باشد چه بحر را نهایت نیست که «و لا یحیطون بشیء من علمه^۲». پس این بر و بر همان آموزه‌های انسانی است که شیخ، علم ظاهر خواندش و مقال گویدش. ولیک آموزه‌های ربانی که بحر و بحر است و علم باطن است و حال، در مکتب قرآنی مفهوم شود مرآدمی را و از این روست که شیخ خود می گوید: «بعد ازین در بارگاه حضرت قرآن شویم^۳». و به قول شیخ محمود شبستری این معلم علم ظاهر از ساحل آورد خبر و آن آموزگار علم باطن از اعماق بحر:

«یکی را علم ظاهر بود حاصل

نشانی داد از خشکی ساحل

یکی گوهر برآورد و هدف شد

یکی بگذاشت آن نزد صدف شد^۴»

۱. ۲ و ۵۵/۱

۲. ۲/۲۵۵

۳. علاءالدوله سمنانی، دیوان اشعار (۱۳۶۴)

۴. محمود شبستری، گلشن راز (۱۳۹۰)

مقدمه رساله شطرنجیه

و این علم ظاهر به قول شیخ بهایی همان علم رسمی ست که سربه سر قیل است و قال.

«علم رسمی سربه سر قیل است و قال

نه از او کیفیتی حاصل نه حال»^۱

اما آن علم باطن را که تمامی حال است، مودب خدای باشد چنان که رسول فرمود: «ادبى ریبى فأحسن تأدیبى» و باز به قول صاحب تمهیدات، چون در عالم «علم القرآن» پای نهی «علم بالقلم و علم الإنسان مالم یعلم»^۲ معلم تو شود پس جمله اسرار حق با تو بگویند و بر تو بنمایند در باء بسم الله و میم آن.

در انواع علم ظاهر و تقسیمات علوم، نظرات متفاوت است. عزالدین محمود کاشانی در مصباح الیهادیه و مفتاح الکفایه از مناظر مختلف علوم را بخش بخش می کند: علم فریضت و تقسیمات، علم دراست و وراثت، علم قیام، علم حال، علم سعت، علم ضرورت، علم یقین، علم لدنی و ... در کشف المحجوب در انواع علم مطالبی آمده که احتمالاً به نظر شیخ علاءالدوله نزدیک تر باشد:

«اما علم بنده باید که در امور خداوند تعالی باشد و معرفت وی و فریضه بر بنده علم وقت باشد و آنچه بر موجب وقت به کار آید ظاهر و باطن و این به دو قسم است: یکی اصول و دیگر فروع. ظاهر اصول قول شهادت و باطنش تحقیق معرفت و ظاهر فروع برزش معاملات و باطن تصحیح نیت و قیام هر یک از این بی دیگر محال باشد، ظاهر حقیقت بی باطن نفاق، باطن حقیقت بی ظاهر زندقه، ظاهر شریعت

۱. شیخ بهایی، کنشکول (۱۳۹۵)

۲. ۵/۴ و ۹۶/۴

بی باطن نفس و باطن بی ظاهر هوس. پس حقیقت علم را سه رکن است: یکی علم به ذات خداوند عزوجل و وحدانیت وی و نفی تشبیه از ذات پاک وی جل جلاله و دیگر علم به صفات وی و احکام آن و سه دیگر علم به افعال و حکمت وی. و علم شریعت را سه رکن است یکی کتاب و دیگر سنت و سیم اجماع امت^۱».

«بشوی اوراق اگر هم درس مایی

که علم عشق در دفتر نباشد^۲»

اما در باب مدرسه «ستریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم»، آیه پنجاه و سوم از سوره مبارکه فصلت، شمس تبریزی این علم را سایه ظل الله معرفی می کند و در دفتر دوم مقالات می گوید:

«در سایه ظل الله در آیی، از جمله سردی ها و مرگ ها امان یابی،

موصوف به صفات حق شوی، از حی قیوم آگاهی یابی. مرگ تو را

از دور می بیند، می میرد حیات الهی یابی. پس ابتدا آهسته، تا کسی

نشود، این علم به مدرسه حاصل نشود و به تحصیل شش هزار سال

که شش بار عمر نوح بود بر نیاید. آن صد هزار تحصیل چندان نباشد

که یک دم با خدا برآرد بنده ای به یک روز^۳».

اغلب مفسرین معتقدند که انجلای این آیات در آفاق به جهت اثبات

حقانیت آن کلام رحمت و حکمت است و از معجزات همین آیات بینات.

فی المثل صاحب المیزان در خصوص ادامه این قسمت از آیه که می فرماید:

۱. هجویری، کشف المحجوب (۱۳۹۰)، ص ۲۱

۲. حافظ، دیوان اشعار (۱۳۷۱)

۳. شمس تبریزی، مقالات (۱۳۹۱)، ص ۱۱۸

مقدمه رساله شطرنجیه

«حتی یتبین لهم انه الحق» همین گوید که این ضمیر در «انه»، مربوط است به همان آیات حق جل و علا و صاحب خوان الإخوان. حکیم قبادیان، ناصرخسرو، آنجا که در تفاوت میان کلام و آیات احدی و سخنان و احادیث احمدی سخن می‌راند، به این آیه اشاره دارد که:

«و چون از این روی معلوم شد که قرآن سخن خدای است گویم که فرق میان قرآن و میان خبر رسول آن است که گفتار خدای را که آفرینش عالم و آفرینش مردم است. چنان که خدای تعالی گوید قوله: سنبهیم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق همی گوید: سرانجام بنماییم شان نشانه‌های ما اندر کارهای عالم و اندر نفس‌های ایشان تا پیدا شود مرایشان را که آن حق است و مرخبر رسول علیه السلام گواه آیت قرآن است».

و صاحب کشف الأسرار ذیل تفسیر همین آیه گوید:

«چون خواهی در ولایتش نگری لله ملک السماوات و الارض و چون در سپاهش لله جنود السماوات و الارض و چون در فعلش فانظر الی آثار رحمت الله کیف یحی الارض بعد موتها و چون در صنعتش و من آیاته اللیل و النهار و الشمس و القمر».

و باز می‌فرماید:

«و گفته‌اند دین خداوند که سبب رستگاری بندگان است و مایه آشنایی ایشان بنای آن بر دو چیز است: یکی نمایش از حق دیگر روش از بنده نمایش آن است که گفت جل جلاله: سنبهیم آیاتنا فی الافاق روش آن است که گفت: من عمل صالحاً فلنفسه و تا از حق

۱. ناصرخسرو، خوان الإخوان (۱۳۳۸)، ص ۲۵۶

نمایش نبود از بنده روش نیاید و آن نمایش هم در آیات آفاق است و هم در آیات انفس. در آیات آفاق آن است که گفت: اولم ینظروا فی ملکوت السموات و الارض و در آیات انفس آن است که گفت: و فی انفسکم افلا تبصرون».

ولیکن مولانا جلال الدین رومی در غزلی با مطلع:

«من که حیران ز ملاقات توام

چون خیالی ز خیالات توام^۱»

می گوید:

«چه کنم ذکر که من ذکر توام

چه کنم رای که رایات توام

ستریم شد و فی انفسهم

هم توام خوان که ز آیات توام^۲»

و منظر دیگری از مفهوم این آیه برای همان ترسیم می کند. او وجود انسان را از آیات ذات الله می داند، البته انسان کامل را.

۱. مولوی، کلیات شمس (۱۳۷۴)

۲. همان